

# دموکراسی انجمنی

یا نظام خادمان محلی

در تبیین ساختاری برای تحقق حاکمیت مردم ایران

مهدی جامی



نشر نیشات

بهمن ۱۴۰۰

**دموکراسی انجمنی**  
**یا نظام خادمان محلی**  
در تبیین ساختاری برای تحقق حاکمیت مردم ایران  
مهدی جامی

تمام حقوق معنوی و مادی این کتاب متعلق به پدیدآورندگان آن است.

Copyright © 2022 Mehdi Jami

شابک: 978-1913161217

حق نشر و یا باز نشر این اثر متعلق پدیدآورندگان آن است و تکثیر آن به شکل چاپی، الکترونیکی و یا دیگر اشکال رسانه‌ای بدون توافق رسمی با پدیدآورندگان مجاز نیست.  
نسخه چاپی این کتاب از وبسایت فروشگاه نشر نبشت، لولو و سایر فروشگاه‌های معتبر اینترنتی معتبر جهان ارائه شده است.

صفحه‌آرایی: نشر نبشت

برای آگاهی از جنبه‌های حقوقی و قانونی مرتبط با چاپ این کتاب  
با این ای میل تماس بگیرید:

[inbox@nebesht.media](mailto:inbox@nebesht.media)



نشر نبشت

[nebesht.com/npress](http://nebesht.com/npress)

با همکاری انتشارات عقل سرخ

۲۰۲۲

با یاد مهندس برازنده، داریوش و پروانه فروهر و همه  
شهیدان وطن از مشروطه تا امروز،

با احترام به نسرين ستوده و نرگس محمدی و همه زندانیان  
فکری و سیاسی وطن پیش از انقلاب و بعد از آن،

با یاد دهخدا و اهل قلم و اقدام مشروطه و پدران ملت ما،

با یاد همه انجمن‌ها و کانون‌های ایرانی که پیوسته شکسته  
شدند تا مردم قدرت نیابند،

با یاد طاهر احمدزاده و زنان و مردان مبارز راه آزادی و آبادی  
ایران،

با بزرگداشت نائینی و کاویانی و طالقانی و بازرگان و

بنی صدر و شریعتی و خلیل ملکی و فیرحی و خاتمی و  
میرحسین موسوی و هزار نام بلند خادمان ایرانشهر،

و با یاد ریحانه دختر از دست رفته‌ام و مادر و پدر فقیدم،

تقدیم به:

پسرم امیرعلی و همه جوانان برومند ایرانی از زن و مرد که  
جان شان به مهر ایران روشن است و خورشید ایران از جان و  
خرد ایشان دگر بار درخشان خواهد شد.

## فهرست نکات و اشارات

۱۳

سرسخن

### مقدمات و تمهیدات

- ۲۱ ۱. رهایی از روایت‌های ناپایدار
- ۲۵ ۲. سیاست رسالتی است به زبان قوم
- ۲۶ ۳. یک کلمه: قانون؛ یعنی نظام توزیع قدرت
- ۲۸ ۴. توزیع قدرت، تنوع مردم و رهایی از حذف و تبعیض
- ۳۱ ۵. نقش مردم؛ از مشارکت در رای تا پرورش راه حل
- ۳۲ ۶. نقش فرد و رشد او؛ از جمع به فرد
- ۳۳ ۷. از فرد به گروه؛ سیاست با گروه شکل می‌گیرد
- ۳۳ ۸. جامعه به قاعده استوار است؛ به ساختارهای رهنمون

### فصل یکم: اصول راهنما و ارزش‌ها

#### ۱. آموختن از سنت‌های سیاسی ایرانی

- ۳۵ ۱.۱ شاه‌ی آرمانی، اعتماد و دادگری
- ۴۰ ۱.۲ سنتگرایی مقابل نوگرایی یا مطلقه‌گرایی مقابل مشروطه‌خواهی؟
- ۴۲ ۱.۳ کفر آری ظلم نه
- ۴۳ ۱.۴ حریم نخبگان و همنوایی ایشان
- ۴۴ ۱.۵ گذار از جهان دوقطبی
- ۴۴ ۱.۶ گذار از نظام تحمیل
- ۴۵ ۱.۷ تحمیل و دولت به مثابه پیشران جامعه
- ۴۶ ۱.۸ تحمیل و غیاب ارزش‌های مشترک
- ۴۷ ۱.۹ سنت شفقت بر خلق
- ۴۸ ۱.۱۰ هنر تلفیق یا جامعیت فرهنگی

#### ۲. توزیع قدرت و دیگر اصل‌های پایه

- ۴۹ ۲.۱ اصل ساختاری است که در آن تجمیع قدرت ممکن نباشد
- ۴۹ ۲.۲ اصل توزیع قدرت یا توزیع ثروت و زدودن فقر
- ۵۰ ۲.۳ اصل حکومت بر نمایندگی است
- ۵۱ ۲.۴ اصل عزل وکلا و نمایندگان

- ۵۱ ۲.۵ اصل کثرت مرکزها و وحدت ناشی از کثرت
- ۵۳ ۲.۶ اصل بر آسان سازی است؛ آرمانشهر دارالراحه
- ۵۴ ۲.۷ اصل دخل و تصرف نکردن دولت در فرهنگ است
- ۵۵ ۳. آیا مدل کشورهای راقیه جهانرواست؟
- ۵۷ ۳.۱ اهمیت بنیادین شناخت خود
- ۵۹ ۳.۲ خودی و تطور مدنی؛ از خانقاه تا حزب
- ۶۰ ۳.۳ خودی و خودستیزی
- ۶۲ ۴. دولت و ماهیت آن
- ۶۲ ۴.۱ دولت و ولایت عهد
- ۶۳ ۴.۲ دولت و دین
- ۶۴ ۴.۳ دولت و صلح
- ۶۵ ۴.۴ بحران و هویت دولتیان
- ۶۶ ۴.۵ دولت و عصبه و انجمن
- ۶۷ ۴.۶ شخصی سازی/ آشناسازی دولت
- ۶۸ ۴.۷ افسانه‌های دولت‌خدایی
- ۷۰ ۴.۸ فضیلت و حکومت
- ۷۱ ۴.۹ خاستگاه طبقاتی دولت
- ۷۲ ۴.۱۰ رهبر واحد یا رهبران کثیر؟
- ۷۲ ۵. قدرت و آدمیت
- ۷۳ ۵.۱ قهر و قدرت
- ۷۴ ۵.۲ لویاتان قدرت مطلقه
- ۷۵ ۵.۳ معنویت دولتی
- ۷۶ ۵.۴ ارزش مهر به ایران
- ۷۷ ۵.۵ ارزش ساختار ضد خودکامه
- ۷۸ ۵.۶ علیه کنفور میسم
- ۸۰ ۵.۷ ساختار همزیستی، آزادی، برابری
- ۸۱ ۵.۸ قدرت صوفی و قدرت مرد سیاسی
- ۸۳ ۵.۹ سیمرخ و لویاتان
- ۸۴ ۶. عرف؛ منشا قانون و الگوی حکمرانی
- ۸۴ ۶.۱ چرا باید عرف منشا قانونگذاری باشد؟
- ۸۵ ۶.۲ عرف معروف و عرف منکر در قانونگذاری
- ۸۶ ۶.۳ عرف همبسته‌ساز و عرف تفرقه‌انداز

- ۸۶ ۶.۴ عرف و شرع
- ۸۹ ۶.۵ آیا دموکراسی سکولار راه حل است؟
- ۹۲ ۷. عرف، سنت و پایداری
- ۹۲ ۷.۱ سنت حافظه قومی است
- ۹۵ ۷.۲ شناخت پابندهای فرهنگی و تداوم آنها
- ۹۶ ۷.۳ درباره سنت‌های الهی
- فصل دوم: نظام انجمنی**
- ۹۹ **تمهید: ابهام زدایی از مفهوم دموکراسی انجمنی**
- ۱۰۰ ۱. از انجمن تا دموکراسی انجمنی: از نائینی تا طالقانی و فیروزی
- ۱۰۰ ۱.۱ انقلاب انجمنی از مشروطه تا طالقانی
- ۱۰۴ ۱.۲ شورا و نهادهای محلی بعد از انقلاب
- ۱۰۵ ۱.۳ دموکراسی مشورتی/ دموکراسی گفتگویی
- ۱۰۷ ۱.۴ گذار از نظام مشروطه
- ۱۰۸ ۲. سیاست انجمنی
- ۱۰۸ ۲.۱ انجمن ساختار تفاهم است
- ۱۰۹ ۲.۲ ملت- دولت به دولت- شهر
- ۱۱۰ ۲.۳ تاریخ شهرها پشتوانه نظام دولت‌های محلی
- ۱۱۰ ۲.۴ نظام مرجعیت شیعی موید نظام خادمان محلی
- ۱۱۱ ۲.۵ اهمیت مرکز و محور در فرهنگ و سیاست
- ۱۱۲ ۲.۶ توزیع متناسب و توسعه متوازن مرکزها
- ۱۱۳ ۲.۷ انجمن‌ها و حق مهار قدرت حاکم
- ۱۱۴ ۲.۸ مهار قدرت حاکم و مساله مالکیت
- ۱۱۴ ۲.۹ مساله نظارت عمومی
- ۱۱۶ ۲.۱۰ اصلی‌ترین وظایف رسانه‌ای چیست؟
- ۱۱۷ ۳. شباهت‌های نظام خادمان با نظام‌های موجود
- ۱۱۷ ۳.۱ آیا نظام خادمان همان (لیبرال) دموکراسی است؟
- ۱۱۷ الف. نفی تسلط اکثریت بر اقلیت
- ۱۱۸ ب. نظام اقلیت‌های کثیر و بالاترین تحرک اجتماعی
- ۱۲۱ ۳.۲ آیا نظام خادمان ناسیونالیستی است؟
- ۱۲۲ ۳.۳ آیا نظام خادمان همان فدرالیسم است؟
- ۱۲۳ ۳.۴ نظام خادمان با رانت و نابرابری اقتصادی چه می‌کند؟

- ۱۲۳ ۳.۵ آیا اقتصاد دولتی نظام‌های سیاسی ایران تکرار می‌شود؟
- ۱۲۵ ۳.۶ سرمایه‌داری یا سوسیالیسم؟
- ۱۲۶ ۳.۷ با ارتش واحد و امنیت ملی چه باید کرد؟
- ۱۲۶ یک. رزم پهلوانی
- ۱۲۶ دو. تنوع و تمدن
- ۱۲۷ سه. مساله سربازی
- ۱۲۷ ۴. از پیمان مهر تا پیمان ملی (قانون اساسی)
- ۱۲۸ ۴.۱ برادری یا اخوت
- ۱۲۹ ۴.۲ پیمان و مهر
- ۱۳۰ ۴.۳ پیمان‌های عرفی و حقوقی
- ۱۳۰ ۴.۴ دکترین آبادی نه امپراتوری
- ۱۳۱ ۵. انجمن‌ها چگونه کار می‌کنند تا از کثرت وحدت پدید آید؟
- ۱۳۱ تمهید اول: دموکراسی انجمنی و روشنی عرصه عمومی
- ۱۳۲ تمهید دوم: دموکراسی انجمنی و گروه‌های اخوانی
- ۱۳۲ ۵.۱ قدرت افزایشی از پایین به بالا
- ۱۳۳ ۵.۲ شبکه انجمن‌ها و انتخابات پایه واحد
- فصل سوم: طرحی برای پیمان ملی
- ۱۳۵ تمهید اول: منطق الطیر سیاست انجمنی
- ۱۳۵ ۱. نفی ربوبیت دولت
- ۱۳۶ ۲. نظم خودجوش و ساختارمند
- ۱۳۶ ۳. وحدت در عین تنوع
- ۱۳۶ ۴. پاسداری از پیمان
- ۱۳۶ ۵. چیدمان قدرت از پایین
- ۱۳۷ ۶. اصل عدم تمرکز
- ۱۳۷ ۷. مساله عدالت؛ قدرت و برابری
- ۱۳۷ ۸. ایران برای همه ایرانیان
- ۱۳۸ ۹. حق انتخاب شدن
- ۱۳۸ ۱۰. چرخش نخبگان
- ۱۳۸ ۱۱. حق عزل منتخبان
- ۱۳۸ ۱۲. حق نظارت عمومی
- ۱۳۹ ۱۳. همزیستی، زبان و دین
- ۱۳۹ ۱۴. توسعه متوازن ملی و توسعه جبرانی محلی

- تمهید دوم: آنچه از قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی همچنان زنده است
- ۱۳۹
۱. مهار قدرت مطلقه
- ۱۳۹
۲. توزیع جغرافیایی قدرت
- ۱۴۰
۳. حاکمیت واحد و حکومت جمعی
- ۱۴۰
۴. شفافیت در قبال شهروندان
- ۱۴۱
۵. ملتی که دولت می‌سازد
- ۱۴۱
۱. خطوط اصلی سازو-کار نظام انجمنی
- ۱۴۲
- تمهیدات
- ۱۴۲
- مفهوم ایالت
- ۱۴۳
- مهستان‌های ایران
- ۱۴۶
- امیران کشور
- ۱۴۷
- بودجه ملی و ایالتی
- ۱۴۸
- روند تشکیل انجمن‌ها/ مهستان‌ها
- ۱۴۹
- تشکیل دولت محلی و ملی
- ۱۴۹
- قواعد ضد فساد
- ۱۵۰
- دادگستری ایران
- ۱۵۱
- زبان و هویت
۲. در متمیم سازو-کار نظام انجمنی
- ۱۵۲
- دیوان عالی پیمان ملی
- ۱۵۲
- دیوان نظارت عمومی
- ۱۵۳
- رابطه دولت ملی با امیران ایالتی
- ۱۵۴
- ساختار سازمانهای دولتی
- ۱۵۴
- انجمن‌های شهری و روستایی
- ۱۵۴
- رسانه‌ها و انجمن محلی
۳. دوره انتقال
- ۱۵۵
- ۳.۱ اصل راهنما
- ۱۵۶
- ۳.۲ مساله دولت موقت
- موخره: موانع حضور همگانی
۱. مخالفت با دموکراسی انجمنی از جانب چه گروه‌هایی خواهد بود؟
- ۱۵۷
- ۱.۱ چگونه باید با مقاومت‌ها روبرو شد؟
- ۱۵۹
۲. سیب و آسیب درونی نظام انجمنی
- ۱۶۰
- یادداشت‌ها
- ۱۶۳



## سرسخن

اندیشه کانون‌های مردمی را نسل من در زبان و بیان دکتر شریعتی یافت. من نیز از شمار هزارانی بودم که سال‌ها به شریعتی اقتدا می‌کردند و فکر کانونی او که ایجاد هسته‌های خیرخواه در جامعه بود هرگز از نظرم دور نشد و هر چه گذشت به اهمیت آن بیشتر پی بردم. از سی سالگی به بعد دیگر مقتدایی نداشتم و بت‌های ذهنی‌ام یکی یکی شکسته می‌شد. بسیاری از آرای شریعتی نیز بتدریج در نظرم قابل بحث بود. اما از هر مراد و مقتدایی چیزی میراث باقی می‌ماند. از شریعتی قدرت‌اش در برانگیختن عقول و جلب قلوب برایم ماند و وقتی در چهلمین سالگرد درگذشت او قرار شد مجموعه‌ای برای او نشر کنیم و کار دبیری بر عهده من افتاد آنچه در باره او نوشتم دقیقاً همین بود و همانجا هم به این نکته اشاره کردم که اندیشه کهنه نشدنی شریعتی ایجاد کانون‌های مردمی است: «این شعار محوری شریعتی بود. هدف‌اش تربیت گروه‌های کوچک اما همبسته‌ای بود که در راه خیر عمومی ثابت قدم باشند. او این سنت تاریخی را خوب می‌شناخت که همه جریان‌های بزرگ در تاریخ از خانهای و محفلی و جمعی کوچک آغاز شده اند.»<sup>۱</sup>

در دوران جنبش سبز هم یکبار خیز برداشتم تا بلکه کانونی جمعی برای رهبری جنبش شکل گیرد از کسانی که نام‌شان با جنبش گره خورده بود. عمدتاً زنان و مردان جوان آن جنبش.<sup>۲</sup> و بعدها باز هم از گروه و کانون‌های رشد فردی و اجتماعی نوشتم و این حقیقت ساده که «از هر گروه چیزی آموخته‌ام و می‌بینم که بدون گروه چیزی چندان نیاموخته بودم» و بتدریج درک می‌کردم که «چرا نظام برآمده از انقلاب هر نوع گروه و تشکیلاتی را به هم می‌ریزد. حتی کافه کتابفروشی‌ها را هم تحمل نمی‌کند. هیچ پاتوقی باقی نمی‌گذارد. تا می‌تواند در کار گروه شدن مردمان اختلال می‌کند.»<sup>۳</sup>

۱ «آموختن از شریعتی در انگیزش اجتماعی»، در: جمعی از پژوهشگران، شریعتی، امروز و آینده ما، نگاهی به میراث فکری او پس از چهل سال، لندن: اچ‌اند اس، ۱۳۹۶، ص ۱۲۹.

۲ «عیدمبارکی با ۲۲ نفر و چند نفر از خانواده جنبش سبز»، سیستان، ۲۱ مارس ۲۰۱۱، <http://sibestaan.malakut.org/4017>.

۳ «گروه ما را گرم می‌کند»، سیستان، ۱۴ آوریل ۲۰۱۲، <http://sibestaan.malakut.org/4050>.

هیچ نمی دانستم که روزی به نوشتن این رساله خواهم رسید که فکر مرکزی آن گسترش مفهوم کانون و همگانی ساختن انجمن‌هایی است که کار خیر عمومی را در اداره ایران آزاد برعهده داشته باشند. اما امروز نیک می دانم که اگر اندیشه شریعتی متکی به اصلی عتیق و قدیم است که قرآن آن را جاودانی ساخته است («و باید از میان شما گروهی باشند دعوتگر به خیر»)، در دوره معاصر ما که از مشروطه آغاز می شود یکی از اندیشه‌های اصلی در تدبیر مدینه بوده است. من همه کسانی را که به اندیشه انجمن‌های مردمی توجه کرده‌اند از پیشگامان فکر دموکراتیک در ایران می دانم و در این فرقی نیست که آنها سوسیال دموکرات بوده‌اند یا سوسیالیست خدایرست یا ملیون مسلمان و مشروطه خواه. اما اندیشه آنها از هر سو که بنگریم مردمی‌ترین سیاست ممکن را بر اساس تجربه زیسته ایرانیان ارائه می کند. این دفتر بسادگی ادامه اندیشه ایشان است و به راهنمایی چراغ‌هایی که آنان برافروخته‌اند طی مسیر می کند و به اتکای تجربه‌ای که از به گروگان رفتن انقلاب ناکام بهمین از سر گذرانده‌ایم.

میان طرح گروه و کانون و این دفتر یک مدت نیز به ایده شاهی آرمانی اندیشیدم و ایده‌های اولیه را در مقالتهی آوردم.<sup>۴</sup> خواننده‌ای که با نوشته‌های این قلم آشنا باشد نشانه‌های متعددی از آنچه در این دفتر آمده در آن مقاله و دیگر یادداشت‌های پیشین من خواهد یافت. اما این دفتر قرار است به همه اندیشه‌ها و جستارها و تاملات سال‌های بعد از جنبش سبز انسجام بخشد و ایده انجمن‌های مردمی همچون پایه ساختار نظام سیاسی را مدلل سازد. نطفه این دفتر در سوالی بوده است که من مدت‌ها از گروه‌های مختلف پوزسیون پرسیدم و جوابی نشنیده‌ام: چرا در این چهل سال برنامه و فکر و ایده جانشینی نیآورده‌اید؟ چرا درباره آینده ایران جز کلیاتی مثل پایبندی به حقوق بشر چیزی نمی‌گویید؟ در واقع مشکل این است که پوزسیون زیادی روی اهداف خود تاکید دارد ولی به ما نمی‌گوید چگونه می‌خواهد به آن اهداف برسد. پروسه برایش مهم نیست. هدف مهم است - هر چند این هدف در ابری از ابهام باقی مانده باشد. اما اگر پروسه را شناسیم چطور به هدف می‌رسیم؟ به عبارت دیگر، کم کاری تئوریک پوزسیون ایرانی درباره آینده ایران و طرح‌های ممکن نقطه عزیمت من برای جبران این کم کاری بوده است. تئوری‌ها و دکترین‌های پیشین یعنی آنچه تا امروز درباره دولت می‌شناسیم به کار آینده ما نمی‌آید و هر کدام از سلطنت و جمهوری مسائل خاص خود را دارد و آلترناتیوهای دیگری هم که در باره محتوای نظام آینده گفته می‌شود از جمله لیبرال دموکراسی به اندازه کافی نه تناسب‌اش با جامعه و نیازهای ما بررسی شده است و نه اصولاً جزئیات آن روشن است. من بر اساس شناختی که از چهل و اندی سال انقلاب و تحولات آن به دست آورده‌ام فکر می‌کنم برای تامین نیازهای امروز ما نگره تازه‌ای باید در میان آورد که تجربه‌های تلخ و شیرین ما را و طرح‌های خوب و فراموش

۴ «شاهی آرمانی و ارزش نجات بخشی آن»، میهن، شماره ۲۴، دسامبر ۲۰۱۸،

شده یا زمین مانده را و هر آنچه در بایست است در نظر گیرد و راهی خاص ما که با طبع مدنی و تاریخ ما در پیوند باشد و تنوع مردم ما را ساختار سیاسی بخشد پیش نهد.

حاصل اندیشه‌ها و خواننده‌ها و تجربه‌های ما را در این دفتر جمع آوردیم تا مگر به یکی از صور ممکن طراحی آینده وطن دست یابیم. اما آنچه پیش نهادم ادعایی بیش از این ندارد که یکی از بهترین مدل‌های سیاست دموکراتیک را که در وطن ما سنت و تاریخ دارد به میزان وسع خود پرورده است و امید می‌برد که مایه بحث و گفتگوها و پیشنهادهای بهتر و جامع‌تر باشد یا با نقد و بررسی بتواند مایه‌ای برای چنان پیشنهادهایی فراهم سازد. این دفتر دعوتی است به بحث آزاد درباره آینده ایران. آینده‌ای که در آن از ستم تبعیض خبری نباشد و ایران برای همه ایرانیان باشد و به اتکای همت همه هموطنان راه آبادی و سعادت وطن را بیماید. پیشاپیش می‌دانم که آنچه نوشته‌ام در هر باب بسیار کوتاه و اشاره وار است. گرچه به نظرم هر بحث و نکته‌ای در این مقام فی نفسه آنقدر آشکار است که اشاره به آن کفایت می‌کند. وانگهی عمر کوتاه است و مجال تنگ و کشور در بحرانی گره بر گره گرفتار. نه اینکه شتابزده نوشته باشم که این نکات و اشارات ما حاصل اندیشه سالیان است اما فرصت تفصیل هم نداشته‌ام. باید سخن را به گویاترین و کوتاهترین شیوه بیان می‌کرده‌ام. در هر باب مدارک و شواهد بسیار است و بزرگان بسیاری در هر باب قلم زده‌اند و داد سخن داده‌اند. قصد تکرار سخن‌های گفته شده را نداشته‌ام. هدفام تذکر به منابع فرهنگی مان و تلفیق همه آنها برای رسیدن به یک ساختار مطلوب سیاسی بوده است. واقعیت این است که نخست فصل آخر را نوشته‌ام و سپس برای توضیح آن که نتیجه خواننده‌ها و اندیشیده‌های چندین ساله است فصل اول و دوم را نوشته‌ام تا خواننده بدانند با چه مقدماتی به چنان نظام و نتیجه‌ای رسیده‌ام. پس دامن سخن را به شاخص‌ترین نکته‌ها فروکاسته و زواید را پیراسته‌ام و در طول کار مرتب فصل آخر را نیز ویراسته‌ام تا به بهترین صورت خود برسد.

بخش مقدمات و تمهیدات با اشاره‌ای به «شرم» شروع می‌شود. به نشانه تضاد فرهنگ مردمی با فرهنگی که دولت پهلوی تبلیغ می‌کرد. فرهنگ دولت همان فرهنگ ملت نبود. این شرم مردمی و آن پرده دری دولتی نهایت کار را به انقلاب کشاند. از اینجا این نکته به مساله تبدیل می‌شود: چگونه می‌توان به سیاستی رسید که به زبان قوم باشد؟ چرا آن یک کلمه که قانون بود محقق نشد و ما گرفتار خودکامگی دولتی شدیم؟ کیمیای سیاست حاکمیت ملت است. اما چگونه؟ چه سیاستی ما را از چرخه باطل حذف و تبعیض نجات می‌دهد؟ اینها در این بخش مورد توجه قرار گرفته است و نشان داده‌ام که مشارکت معمول کافی نیست. یعنی رای دادن به معنای آن مشارکت‌رهایی بخش نیست. باید عرصه عمومی روشن و زنده و فعال باشد. این به گروه نیازمند است. به انجمن. و همین انجمن رشد فرد را هم همراه خواهد داشت. یعنی که گرگاه رشد فرد و جمع و سیاست انجمن است. بحث این بخش به تمثیلی از چهارراه ختم می‌شود. جامعه شبیه چهارراهی است که باید چراغ قرمز و سبز آن کار کند تا هر کسی فارغ از جنسیت و قومیت و عقیده شخصی راه خود را پیدا کند. اما وقتی جامعه از سیاست عزل شده باشد چراغ‌ها خاموش‌اند. سردرگمی و آشفتگی حاکم است.

در فصل اول کوشیده‌ام اصول و ارزش‌های یک نظام مطلوب ایرانی را توصیف کنم. طبعا نخستین قدم آموختن از سنت‌های سیاسی ایران است. هیچ نظام سیاسی بدون اتکا به سنت ملی پایدار نخواهد بود. و پایدارترین نظام سیاست در کشور ما شاهی و شاهنشاهی بوده است. این نظام چند هزاره تاریخ دارد. این تاریخ را باید بازخوانی کرد. من این را در قالب شاهی آرمانی بازخوانده‌ام که کمال این نظام کهن در کشور ماست و بنیاد آن بر دادگری و فضیلت و اخلاق والا استوار است. بنابراین اساسا برای استقرار نیکی است همان که امروز به آن خیر عمومی اطلاق می‌کنیم. بعد بر این نکته تأمل کرده‌ام که آیا مساله ما سنت و نوگرایی است یا مهار قدرت مطلقه با مشروط ساختن قدرت به قانون و پیمان. خلاصه کردن بحث در سنت و تجدد ما را از این نکته غافل کرد که بدانیم مساله اصلی ما قدرت مطلقه است. باید این قدرت را مهار کرد. چه سنتی و قاجاری باشد چه مدرن مثل عصر پهلوی. مشکل سیاسی ما سنت نیست. گرایش قدرت به نادیده گرفتن ملت است و نظام را برابر با شاه/رهبر گرفتن. این را باید عوض کرد. نظام سیاسی یعنی مردم یعنی ملت یعنی حاکمیت ملی و تا این نکته به دست نیاید مدرن‌ترین دولت‌ها نیز بر ضد مردم کار خواهند کرد. نمونه‌اش در همسایگی ما کم نیست. چه در شمال چه در جنوب. اساس فکر مدرن و دولت مدرن حاکمیت اراده عمومی است. ما در بحث سنت و تجدد ره گم زده‌ایم. از اتفاق سنت به ما می‌گوید اصل سیاست در دوری از ستم به مردمان است نه پاسداری از ایمان مردم. یعنی که دولت کارش آبادی و شادی مردم است نه تجسس در عقاید ایشان. این است که می‌گوید نظام کفر با پرهیز از ستم می‌ماند و نظام متکی به ایمان با ستمکاری ریشه خود را می‌سوزد و بدترین نوع خودویرانگری را نشان می‌دهد. سوی دیگر بحث گذار از جنگ سرد و جهان دوقطبی است. ما به تجربه چهل ساله بعد از انقلاب سوخته شعار ضدامپریالیسم هستیم که اصلا از تقابل دو قطب سیاسی روزگار انقلاب برآمده بود. جهان سی سال است از آن دوران بیرون آمده است. مشکل امروز ما آمریکا نیست. نظام تحمیل است. مساله روز خود را باید بشناسیم و برای آن چاره کنیم. آمریکا مدتهاست دیگر مساله نیست.

برای بیرون آمدن از نظام تحمیل نیازمند توزیع قدرت‌ایم. نظام سیاسی مطلوب آینده ایران باید مقید به توزیع قدرت و برآمده از توزیع قدرت باشد و ساختاری داشته باشد که در آن تجمیع قدرت ممکن نباشد. یعنی نظام نمایندگی باشد. نظام کثرت و تنوع مردم ایران باشد و دولت در آن حق دخل و تصرف در فرهنگ و عرف جامعه نداشته باشد. کار مردم باید به مردم سپرده شود. دولت همه کاره نیست. تجربه‌های صدساله ما پس از مشروطه به ما آموخته است که باید این نظام بر اساس سنت و عرف ایرانیان ساخته شود و لزوما با تقلید صرف یا با اندک دستکاری در نظام‌های سیاسی غربی نمی‌توان از آن برای نظام سیاسی ایران الگو ساخت. این امر ما را به تأمل در خویش دعوت می‌کند. هر قدر خود را بهتر بشناسیم نظام سیاسی خود را بهتر سازمان می‌دهیم. و این شناخت هم نه به معنای تقدیس خود و تاریخ خودی است و نه با تحقیر خود و تاریخ خودی ممکن است. شناختی است عالمانه و منصفانه و با دیدن ایران در جهان و روزگاران و یافتن محور بقا و پایداری آن.

بخشی از شناخت خود شناخت گروه و انجمن‌های ایرانی است و شناخت دولت چنان که ایرانی آن را تصویر کرده و خواستار بوده است. برای ما که چهل سال زیر سایه مدام جنگ زیسته‌ایم و از این مدت را نزدیک به یک دهه درگیر جنگ نظامی بوده‌ایم و باقی را درگیر جنگ اقتصادی و تحریم، مهمترین مساله سیاستی مبتنی بر صلح است. صلحی که نتیجه آن آزادی سفر باشد و حرمت ایرانیان هر جا که هستند و می‌روند. آزادی تجارت است. برچیدن نظام ارباب است. و تکیه کردن به مذهب عتیق ایرانی که دین مهر است نه قهر. اگر برگزیدگان ملت به مهر ایران آراسته باشند طبعاً راه آسودگی ملت را هموار می‌کنند و برای آبادی وطن می‌کوشند. و صلح بهار فرد و جامعه است. موجب رضایت عمومی است. پشتوانه دولت است در آنچه به نیابت از ملت می‌کند. و بازتاب چنین صلحی در میان خود ایرانیان نیز نظام همزیستی و رعایت و آزادی و برابری خواهد بود. و اینها با انجمن کردن و گفتگوی دایمی و به تفاهم رسیدن ممکن است.

برای انجمن کردن مردم قاعده اصلی عرف است. نه ایدئولوژی دولتی و نه شرع و قوانین عتیق و مطرود هیچ یک چاره گر نیست. باید به آنچه مردم به آن عمل می‌کنند نزدیک شد. قانون باید از عرف بی‌آغازد و در عرف بماند و از عرف و معرفت و معارف مردم دورتر نرود. اما اینجا هم بحث از عرف به معنای سکولاریسم یا عرفی‌گرایی رایج نیست. یافتن راهی ایرانی برای نظام سیاسی است. قرار نیست همه از راه غرب به رشد و توسعه و آبادی برسند. هر جامعه‌ای باید با طی مراحل طبیعی و ضروری خود به مقصد معین و مطلوب خویش برسد. راه حل از بیرون نمی‌آید. از درون پیدا می‌شود. و در این همگان باید شریک باشند. قید همگانی بودن به معنای تفاهم بر نظامی است که حداکثر رضایت عمومی را با خود دارد و بیشترین هماهنگی را با عرف و معارف مردم پیدا کرده است.

فصل دوم یکسره بحث از نظام انجمنی است و سیاست انجمنی و پیشینه آن در ایران معاصر. اینجاست که با کمال شگفتی می‌بینیم صفی از بزرگان و نخبگان و پیشگامان در این عرصه کوشیده‌اند و نظام انجمنی هر بار که با سکوت یا سرکوب روبرو شده باز بعد از مدتی سر بر آورده است. در طول صدساله پس از مشروطه پیشنهادها بسیاری برای نظام سیاسی مطرح شده است اما در فراگیر بودن و مردمی بودن هیچ یک به پای نظام انجمنی نمی‌رسد. این است که هر از چندی این بحث مطرح شده است و احیاگرانی پیدا کرده است. آیت‌الله طالقانی شاخص‌ترین ایشان است تا زمان انقلاب و پس از او داود فیرحی این ایده را ادامه داده است و در این میان امام موسی صدر توانسته مدلی از آن را در لبنان اجرا کند تا همه گروه‌های مردمی را در آن کشور در بگیرد. اما این ایده هنوز ظرفیت‌های بسیار دارد. اصل اساسی آن همان است که طالقانی به صراحت بیان کرده است: در نظام عادلانه باید از پایین به بالا الهام بشود. ایده‌ای که به نحوی در قانون اساسی بعد از انقلاب هم در قالب شوراها منعکس شد اما بیست سال مسکوت ماند تا در دوره اصلاحات به ظهور رسید اما بعد بتدریج نفس شورا گرفته شد و حتی مجلس شورا هم به زیردست ولایت تبدیل شد تا به مرکزی برای بحث نمایندگان مردم. اما در این دوران بیست و پنج ساله بعد

از اصلاحات کارهای نظری متعددی انجام شده که جهتگیری اصلی نظام انجمنی را تایید می‌کند و تعمیق می‌بخشد جز اینکه به نام دموکراسی مشورتی یا گفتگویی ارائه می‌شود تا مشخصا نام انجمنی داشته باشد. اما اگر اصل دموکراسی‌های گفتگویی رسیدن به تفاهم باشد و بالندگی عرصه عمومی، انجمن ساختار چنین تفاهمی است. از برآمد بحث‌های انجمنی است که می‌توان امیدوار بود سرانجام ایران به رشدی متوازن دست یابد زیرا هر انجمن ناچار به آبادی محیط زیست و زندگی اعضای خود توجه خواهد داشت و سهمی نیز در قدرت گرفتن انجمن‌های بالادستی دارد و از قدرتی برخوردار است که بتواند حقوق خود را پی گیرد و اجرایی کند.

انجمن‌ها درد ظاهرا بی‌درمان مهار قدرت را چاره‌گری می‌کنند. نظارت عمومی محقق می‌شود و رسانه‌ها پاره‌ای جدانشدنی از بدنه نظام انجمنی خواهند بود. انجمن‌ها بدون تکیه به دوگانه اقلیت-اکثریت و دموکراسی «نیم به علاوه یک» و بر اساس تفاهم و اجماع حرکت می‌کنند و بهترین صورت نظام مردمی و دموکراتیک‌اند و بالاترین تحرک اجتماعی را فراهم می‌کنند. کسی که در یک انجمن شهری انتخاب شده است به سادگی ممکن است به انجمن‌های بالادستی وارد شود و سرانجام به امیری و رهبری در ایالت خود یا در سطح ملی برسد. زن باشد یا مرد. در این نظام اقلیت وجود ندارد. همه اقلیت‌اند. و از طریق ائتلاف می‌توانند اکثریت‌های موضعی بسازند. این نظام به حزب واحدی تعلق ندارد. حزب‌های ابدی ندارد. تقسیم قدرت میان دو حزب و چند حزب محدود انجام نمی‌شود. اما دموکراسی خودجوش و بومی ایران است برای همه ایرانیان بدون هیچ گونه تفاوت و تبعیضی. دموکراسی انجمنی مشکل عظیم اقتصاد دولتی را نیز چاره می‌کند. زیرا نظام اقتصادی‌اش شبیه نظام سیاسی آن متکی بر برنامه‌ریزی از پایین، مشارکت جمعی و حق انتخاب و اولویت مردم محلی است. نظامی نیست که اجازه انباشت ثروت بدهد و «یک درصد»ی بسازد که به اربابان مردم تبدیل شوند.

در دموکراسی انجمنی برادری و برابری ایرانیان اصل است که معنای دیگر عدالت است. قانون اساسی‌اش پیمان ملی است و حفظ این پیمان با مهر ایران و همزیستی همراه است. قانونی است که می‌تواند هر بیست و پنج سال یکبار ترمیم و تکمیل شود و تجربه‌های نسل‌های نو را برای مدیریت بهینه امور کشور به صورت پیمان درآورد. پیمان ملی در دموکراسی انجمنی سرتاپا برای آبادی ایران است نه برای ساختن امپراتوری. و اینجا هم ایده‌های امپریالیسم ولایی را دفن می‌کند. گسترش نفوذ و اقتصاد و فرهنگ ایران در دموکراسی انجمنی از راه ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی صورت می‌گیرد نه از راه جنگ‌های نیابتی و هژمونی طلبی سیاسی و اعتقادی.

نهایتا فصل سوم طرحی می‌ریزد از یک پیمان ملی. نه طرحی همه جانبه که طرحی برای شناسایی چارچوب قدرت و چگونگی شکل‌گیری نظام سیاسی انجمنی. بر اساس این طرح، یک انتخابات سراسری در شهرهای ایران اعضای انجمن‌های شهری را مشخص می‌کند. سپس از اعضای این انجمن‌ها نمایندگانی به انجمن‌های استانی فرستاده می‌شوند

که بزرگترین انجمن‌های کشور خواهند بود. انجمن‌های استانی با ارسال نمایندگان خود مهستان ایالتی را تشکیل می‌دهند و این مهستان امیر ایالت را انتخاب می‌کند. پس از آن مهستان‌های ایالتی نمایندگان خود را برای تشکیل مهستان ملی معرفی می‌کنند و امیران ایالت‌های کشور امیر ایران را بر می‌گزینند. همه انجمن‌ها حقوق خدشه ناپذیر دارند و هر انجمنی می‌تواند نمایندگانی را که به انجمن‌های بالادستی فرستاده استیضاح یا عزل کند و نمایندگان دیگری به جای آنها تعیین کند. و روشهای مختلفی برای نظارت بر کار مقامات کشور پیشنهاد می‌شود تا کسی نتواند از قانونگذاری مهستانی و پیمان ملی سرپیچد. زیرا اصل فساد سیاسی از قدرت بی‌قانون و بی‌قاعده است. دموکراسی انجمنی قدرت را از همه جهت تابع قانون می‌سازد و تحت نظارت انجمن‌ها. شبکه قدرت انجمن‌ها نظام را حفظ می‌کند و مقامات را از خودکامگی باز می‌دارد و رضایت عمومی را که هدف مشروطه بود تحقق می‌بخشد، و قدرت را سرانجام به مردم بر می‌گرداند و حضور همگان را - که نتیجه آن بهار آزادی سال ۵۷ بود- به شیوه‌ای ساختاری تایید و تضمین می‌کند.

### سپاسگزاری و قدرشناسی

برخی دوستان و سروران به من منت نهاده و فصل‌هایی از این دفتر یا تمام آن را خوانده‌اند و هر یک با پرسشی و پیشنهادی به بهبود بیان و رفع ابهام و روان سازی استدلال‌ها و انگاره‌های آن یاری کرده‌اند. از استاد اصغر شیرازی که نقدشان متوجه چگونگی رابطه سنت سیاسی با نیازهای مدرن ما بود تا دکتر سهراب رزاقی که به توانمندسازی جامعه و ارائه راه کارهای عینی برای پرهیز از اتویانویسی تاکید داشتند و از دکتر بهمن ذکی پور که نقد و نظرشان متوجه مباحث تمهیدی این دفتر و عمدتاً متمرکز بر سنت و سیاست و روشنفکران بود تا جناب حسن یوسفی اشکوری که در بسیاری از بندهای نسخه پیشنویس نقد و نظر خود را ثبت کردند و این دفتر را حاوی طرحی ملی دانستند. از میان دانشورانی که این دفتر را پیش از انتشار خوانده‌اند برخی خود نخواستند به مصالحی نام ایشان در اینجا یاد شود و برخی را نیز من بنا به این مصلحت که در ایران زندگی می‌کنند، نمی‌توانستم به نام یاد کنم. اما از همه آنان صمیمانه سپاسگزارم و از نقد و نظرهایشان کوتاه یا بلند و انتقادی یا پیشنهادی آموخته‌ام و کوشیده‌ام پرسش‌ها و ابهام‌هایی را که ایشان یاد کرده‌اند در بازنگری‌های مختلف متن مستقیم و غیر مستقیم پاسخ دهم، چنان که ارجاعات بیشتری هم بتدریج وارد متن شده است تا برخی گزاره‌ها مستندتر شود.

مباحث این دفتر در طول سال‌های اخیر شکل گرفته است و در مسیر تکوین آن بسیار مدیون گفتگوهای مداوم خود با دوست دیرین مهدی خلجی عزیز هستم که دغدغه‌های او و مطالعاتش و نکته پردازی‌های هوشمندانه‌اش هم‌زمان به من کمک می‌کرد سیاست را از

منظر فلسفی او هم بهتر بشناسم و برخی مسائل جاودان آن را از زبان او باز بشنوم و مطمئن شوم که در هر طرح سیاسی آینده‌دار باید جایی استوار و مرکزی برای این مسائل از دادگری تا اخلاق مدنی در نظر داشت. شاید نخستین بار که اندیشه این دفتر شکل گرفت در آمادگی برای گفتگویی بود که من با او در باره «سیاست و سعادت» داشتم.<sup>۵</sup>

این رساله زمانی نوشته شد که همسرم شهزاده سوگوار از دست دادن ناگهانی برادرش بود. یاد آن برادر عزیز، محمد نازنین، با این نوشته در آمیخته است. جایش جنت باشد که جوانمردی بود و دل صاف و جانی بی‌غش داشت. از دست رفتن او یکبار دیگر مرا به این نکته متوجه ساخت که بر عمر اعتمادی نیست. پس می‌باید تا فرصت هست آنچه در سینه و اندیشه دارم و داریم بازگویم و ثبت کنیم. شاید گرهی گشود یا الهامی بخشید و دست کم نشانی از روزگار ما ماند برای آیندگان تا بدانند روزها را با کدام سوزها سر کرده‌ایم.

این دفتر در حکم گزاردن وام من به انقلاب است. انقلابی که در پدید آمدن و گسترش یافتن و پیروزی اش مدیون حضور همگانی بود و سپس به دست اقلیتی افتاد که همگان را از صحنه راندند. هدف نهایی آنچه نوشته‌ام بازگشت به همان حضور همگانی است. و جز این نیست که از آنچه نوشته‌ام اصلاح امور و شادی و آبادی وطن و اهل وطن را خواسته‌ام. ان ارید الا الاصلاح ما استطعت. بادا که به بهترین توفیق ختم شود و دستیار انجمن‌های بسیار مردمی شود و راهی باز کند برای دموکراسی انجمنی در ایران عزیز و جاودان که مردم‌اش شایسته بهترین نظام سیاسی اند؛ تا بهترین ثمره کار و ابتکار ایشان از پراکندگی و دلسردی به شکوفایی و امید بی‌زوال رسد و سرانجام بعد از بیش از صد سال آرمان حاکمیت ملی را کما هو حقه تحقق بخشند.

مهدی جامی

۱۴۰۰ یلدای

۵ بنگرید به: «سعادت و سیاست: از ارسطو تا آرنست، از غزالی تا شریعتی و حکیمی»، و بسایت

راهک، ۲۶ مرداد ۱۳۹۶،



## مقدمات و تمهیدات

«موافق فهم مردم سخن بگوئیم و هر راه و رسمی را که مانع از وصول ما به مقصود نباشد، بپذیریم.» - اسپینوزا<sup>۱</sup>

«در باره هیچ انسانی تصمیمی بدون مشورت با خود او نمی توان گرفت.» - محمدعلی موحد<sup>۲</sup>

### ۱. رهایی از روایت‌های ناپایدار

وقتی نوجوان بودم تلویزیون زمان شاه گاهی برنامه‌های باله پخش می‌کرد و من از دیدن رقصنده‌های مرد که لباس چسب پوشیده بودند غرق شرم می‌شدم و درست نمی‌فهمیدم آنچه دارم در تلویزیون می‌بینم درست است یا آنچه در عرف جامعه مسلط است و چنان پوششی را بی‌شرمی و مایه سرزنش و گناه می‌شمارد. به نظرم می‌رسید چیزهایی در تلویزیون پخش و تبلیغ می‌شود که زیاد با فرهنگ من و شهر من مشهد سازگار نیست. کلاسهای باله‌ای برای دختر بچه‌ها در برنامه‌های کودک پخش می‌شد که ساخت مرکز تلویزیونی شیراز بود. در ذهن خود همیشه سوال داشتم که چرا شیراز طور دیگری است و انگار بچه‌ها را جور دیگری تربیت می‌کنند. البته در همان زمان‌ها هم می‌دیدم و می‌فهمیدم که قشر مرفه‌تر شهر ما طور دیگری زندگی می‌کنند که شبیه چیزی است که در تلویزیون نشان می‌دهند.

یک مدت هم با خانواده‌ای از جنوب ایران آشنا شدم که دختران شان کمی از من بزرگتر بودند و لباس‌هایی می‌پوشیدند که تا حد بدن نما نازک بود. احساسی آمیخته شرم و شوق داشتم از تجربه‌های تازه و با ورود به دنیایی که تلویزیون پیشگام‌اش بود. ولی سنگینی نگاه مردم را حس می‌کردم. سالیانی بعد که انقلاب را تجربه کردیم

متوجه بودم که یک دلیل شوریدن بر رژیم شاه حس گناه بود. من از عمق جامعه مذهبی می‌آمدم و عموم جامعه و قطعاً جامعه مذهبی حس می‌کرد گناه زیاد شده است. یک طرف میخانه بود و یک طرف «ته دانسان» و طرف دیگر کبابه و شوهای تلویزیونی بی‌پروا. خاصه در پایتخت و در شمال کشور یا در همان شهرهای جنوب. اما در شهر ما هم بتدریج از این نمودهای فرهنگی پیدا می‌شد اگر چه دور از مرکز و حرم در خیابان‌های اعیان نشین و یا اصلاً کمی بیرون از شهر.

از سال ۱۳۵۶ من و بسیاری چون من که نوعی بیداری مذهبی پیدا می‌کردیم و با شریعتی آشنا می‌شدیم و جلسات قرآن می‌رفتیم، تلویزیون را تحریم کرده بودیم چون برهنگی و همخوابگی در آن زیاد شده بود. یک صحنه را خوب به یاد دارم که در فیلم مستندی درباره نقاشی مدل عربانی را که نشسته بود و در واقع چمباتمه زده بود، نشان می‌داد و دورین دور او می‌چرخید. این صحنه را از آن رو به یاد دارم که پس از آن دیگر دیدن تلویزیون را ترک گفتم.

یک دلیل چرخش جامعه ایرانی به سمت مذهب و انقلاب مذهبی همین احساس دوگانگی و عذاب وجدان بود. تلویزیون با وجود بسیاری از برنامه‌های خوب و مردمی و مردم‌پسند خود خطی را می‌رفت که به تعبیر دقیق تبلیغ فرهنگ آمریکایی بود (و چه بسا آمیخته به فرهنگ فرانسوی ماب آن روزگار<sup>۳</sup>). این سیاست فرهنگی رژیم و حامی آن آمریکا فقط در ایران اجرا نمی‌شد بلکه در دیگر کشورهایی که در آن روزگار آمریکا جای پای داشت، همین مسیر پیموده می‌شد. از جمله در افغانستان. بعضی عکس‌های آن دوران از نهادهای تمدنی جدید ایران و افغانستان مثل کتابخانه‌های عمومی و دانشگاهها و ادارات چنان شبیه همان نهادها در اروپا و آمریکاست که اگر کسی نگوید این عکس در کابل یا در شیراز گرفته شده مخاطب امروزی براحتی می‌تواند تصور کند عکسی است که در پاریس یا لندن گرفته شده است.

شیراز ما در آن دوران به خاطر جشن هنر و بی‌پروایی‌های آن مشهور شده بود. در واقع، ایده اصلی برگزارکنندگان این بود که آنچه در پاریس قابل اجرا و نمایش است عیناً در شیراز هم می‌تواند نمایش داده شود. و این خطای فاحش بود و پیامدهای سنگینی داشت. ولی البته منحصر به هنر نبود. سیاست هم از همین مسیر به خطا می‌رفت.

سقوط رژیم افغانستان در سال جاری و در آستانه بیستمین سالگرد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ از نظر بسیاری از ایرانیان مشابه سقوط شاه بود. و فارغ از هر دلیل دیگر، نقش آمریکایی کردن فرهنگ عمومی افغانستان در این سقوط کاملاً آشکار است. یعنی

آن خطای ۴۰-۵۰ سال پیش یکبار دیگر در افغانستان باعث پیامدهای هولناکی شد که امروز با توجه به بسط سواد عمومی و شبکه‌ای شدن اخبار و اطلاعات و حضور دایمی مردم در شبکه‌های اجتماعی آشکارتر از زمانی است که انقلاب نوار کاست در ایران به وقوع می‌پیوست. من وقتی آریانا سعید با آن لباس چسبان در میانه استادیوم شهر آواز می‌خواند می‌فهمیدم که اینجا چیزی نابجا ست. بعدها دیدیم که همو ناچار شد یکی از لباسهای بدن نماي خود را بسوزاند تا از شر هجوم‌های گروهی در شبکه‌های اجتماعی رها شود. حتی وقتی دختر هنرمندی در اعتراض به رفتارهای آزارنده مردان در افغانستان نسبت به دختران خوشپوش و امروزی سپری طراحی کرد و با پوشیدن آن به بازار رفت، چنان مورد هجوم تهدیدها واقع شد که ناچار از کشور گریخت و به پاریس رفت. در خروج انبوه افغانستانی‌هایی که همکار سازمان‌ها و رسانه‌های غربی بوده‌اند پس از سقوط کابل هم باز می‌توان چیزی را دید که حاکی از ناهماهنگی کار و حرفه آنان با وضعیت جدید ناشی از تسلط طالبان است.

بسیاری از تحلیلگران مدعی می‌شوند که طالبان دارای پایگاه مردمی در افغانستان است. من نمی‌دانم چقدر این سخن درست است، ولی نمی‌توانم حیرت خود را پنهان کنم از اینکه چطور همین تحلیلگران طی بیست سال گذشته به حمایت از آمریکایی کردن فرهنگ عمومی در افغانستان پرداختند و آن را تحسین کردند یا اصولاً در برابرش سکوت کردند و به ناهمسازی چنین رویکردی با فرهنگ بومی افغانستان اشاره نکردند.

سرنوشت ایران و افغانستان لزوماً میان دو قطب طالبانی/ولایی از یک طرف و آمریکایی/غربی از طرف دیگر رقم نمی‌خورد. اسلامیت‌های ولایی در ایران واکنشی به آمریکایی شدن فرهنگ دوره پهلوی بودند. طالبان هم خود را رقیب فرهنگ آمریکایی قلمداد می‌کند. نه طالبان اصالتی دارد نه آن اسلامیسم ولایی. عرف و فرهنگ پویا و بالنده کشورهای ما و دیگر کشورهای منطقه از مصر تا پاکستان با هیچ یک از دو سوی این قطب سازگاری ندارد. و واقعیت این است که هر دو قطب را دولت‌ها و سیاست‌های آنان تعیین کرده‌اند نه مردمان و عرف ایشان. وقتی تلویزیون مصر را در این سال‌های اخیر نگاه می‌کنم، گرایش تند آن را به آمریکایی کردن فرهنگ عمومی مصر بعینه مشاهده می‌کنم.

روشن است که این رویکرد چیزی نیست که مردم مصر در آن سهم داشته باشند بلکه سیاست فرهنگ دولت نظامی حاکم بر این کشور است. این خودفریبی ژنرال سیسی، یا اشرف غنی و شرکا و یا محمدرضا پهلوی شاه ایران مانع دیدن واقعیت جامعه است. واقعیت جامعه متنوع‌تر، مذهبی‌تر، شرمگین‌تر، محافظه کارتر و

آهسته‌تر از چیزی است که آنها در کانالهای دولتی و رسانه‌ها و روزنامه‌های وابسته به دولت نشان می‌دهند و می‌خواهند آن را به مردم خود و حامیان خارجی خود وانمود کنند.

این نظام‌های دستوری و خلاف عرف منظومه‌های فرهنگی متناسب خود را نیز تولید می‌کنند. نظام‌هایی که ناپایداری در ذات آنهاست، چون برآمده از عرف و فرهنگ جامعه خود نیستند و مثل همان فرهنگ وارداتی و تقلیدی که چشم و گوش‌ها را پر کرده سیاستی ساخته‌اند که صرفاً برای تبلیغ و نمایش و حفظ ظاهر خوب است، اما فاقد آن انرژی و انگیزش در دل جامعه است که بازتاب صدا و رای مردم باشد و از ایشان نیرو بگیرد.

از زاویه دیگر، آن «فرهنگ» برای چنین «سیاست»ی طراحی شده است. اگر در سیاست راه‌های شنیده شدن صدای مردم بسته باشد، طبعاً در فرهنگ هم راه‌ها برای شنیده شدن صدای مردم مسدود خواهد بود. پس ناچار فرهنگی وارداتی تبلیغ و تشویق می‌شود. اگر صدای مردم شنیده شود آن سیاست هم ترک برخواهد داشت. بنابراین در جهتگیری کلی فرقی میان جمهوری‌های ایران و مصر و افغانستان نیست. سیاست در این کشورها اقتضا می‌کند صدای مردم خاموش بماند. به همین دلیل فرقی هم بین شاه و آخوند یا کرزی و طالبان یا سیسی و مبارک نمی‌ماند.

من نمی‌دانم دولت بی‌دولتی طالبان چقدر در افغانستان عمر می‌کند. از پیش بینی آینده جمهوری نظامی مصر هم ناتوان‌ام. اما می‌دانم که عمر نظام اسلامیستی در ایران رو به پایان است و حداکثر عمر آن تا زمانی است که از حیات رهبر آن باقی مانده است. و می‌دانم که این بار نباید خطای تاریخی دوران پهلوی را تکرار کرد. اگر اسلامیست‌های ولایی معرف و نماینده ما نیستند، لیبرالیسم وارداتی (و دیگر ایسم‌های مشابه و مخالف هم) معرف و نماینده ما نیست. ما هر دو را آزموده‌ایم و بلکه از لیبرالیسم درباری به دامن اسلامیسم حوزوی گریخته‌ایم.

پس چه باید کرد؟ اگر فردا نظام ولایی به دلیل بی‌لیاقتی‌های آشکارش فروپاشید چه طرحی داریم که آن را معرف فرهنگ ایرانی بدانیم؟ چه نوع نظامی را باید پیشنهاد کنیم که عیوب این ولایت را نداشته باشد و از مزیت‌های سیاست مدرن بهره‌مند باشد ولی همچنان بومی و ایرانی باشد؟ و در این نکته تامل کنیم که چرا خواست روشنفکران پیشین درباره نظامی ملی و بومی به نتیجه نرسیده است؟

جستار این دفتر در جستجوی پاسخ به این پرسش بنیادین است. بدون اینکه بخواهد مدعی شود که تنها پاسخ ممکن است.

## ۲. سیاست رسالتی است به زبان قوم

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ

در جستار ما این سنت الهی که هر رسولی در بایست است تا به زبان قوم سخن گوید بدان معناست که: راه‌های سیاست و هدایت و مدیریت هر جامعه‌ای از درون همان جامعه باید برآید و به زبان فرهنگ آن جامعه باشد و گرنه به آشفتگی بیشتر و گمراهی دامن می‌زند. زبان فرهنگ ما در طول قرون آمیخته‌ای از تجربه‌های بومی و دینی و جهانی بوده است. امروز هم چنین است. آمیزه‌ای است از تجارب سیاسی خاصه از مشروطه به این سو، از نو شدن درک دینی و آشنایی روزافزون با فرهنگ غرب و تمناى دموکراسی. گرچه این تجربه‌ها سویه تاریک و تلخ هم داشته است؛ چه در وعده‌های نقد نشده در سیاست ملی و خاصه بعد از انقلاب و چه در رویارو شدن با استانداردهای دوگانه غربی که برای ما دموکراسی نخواست است یا با درک عمیق‌تر از «دورویه تمدن بورژوازی غربی» - به تعبیر استاد فقید عبدالهادی حائری<sup>۴</sup> - چشم ما را به روی واقعیت‌های ناشیرین باز کرده است.

گفته‌اند که دوست قدیم‌اش به و ابزار جدیدش. «حکیم گفت از همه چیزها نو اختیار کن و از دوستان کهن»<sup>۵</sup> دوست دیرین ما فرهنگ ماست. فرهنگی که از همه تجربه‌های ما فراهم آمده و شماری از اصول آن با همه فراز و نشیب‌ها در طول زمان باقی مانده و پایداری نشان داده است. بهترین راه حل‌ها مبتنی بر آشنایی و بهره‌وری از نوترین ابزارهاست و همزمان تکیه بر فرهنگ قویم و قدیم و مانوس. این انس فرهنگی شاهراه اصلی چاره‌گری‌هاست. پیش از انقلاب بهمن نیز این راه بتدریج به همت روشنفکران سنت‌شناس هموار می‌شد اما بعد از انقلاب با دیوار ستبر قدرت مطلقه و ایدئولوژی اسلام‌مستی که وطن برایش ارزشی نداشت متوقف شد.

بزرگترین تحول در جامعه و سیاست معاصر ما از دهه چهل به این سو و خاصه بعد از انقلاب تغییر شمار مردمانی است که از فرهنگ رعیتی به فرهنگ شهروندی درآمده‌اند. فرهنگ سیاسی ما تا تجربه انقلاب هم عمدتاً متکی بر فرهنگ شبانی-رعیتی بوده است و به نوعی سیاست نخبگانی تکیه داشته است. امروز این نخبگان تکثیر شده‌اند و صرفاً قشر نازکی از جامعه نیستند که گرد امیر و وزیر و حاکم جمع باشند. ناچار نیازمند بازنگری در فرهنگ سیاسی خود هستیم به ترتیبی که روش اعیان و نخبگان پیشین را طوری بازآفرینی کنیم که با جمع شهروندان، که گسترش یافته همان اعیان/نخبگان‌اند، سازگار افتد و طبقات شهروند نشده را هم به شیوه‌ای خردمندانه در برگیرد. این آن چیزی است که من از «زبان قوم» می‌فهمم. نوسازی و

بازسازی و بازنگری به شیوه‌ای که زبان و بیان فرهنگ اقتضا می‌کند تا دره‌ای را که به خاطر بی‌اعتنایی به انبوه مردمان پرتکاپوی سرزمین مان میان ملت و حاکمیت افتاده و آن را به حکومت اقلیت تبدیل کرده و ابزار حفظ قدرت‌اش را به انواع تحقیر و تحمیل و تبعیض فروکاسته از میان برداریم.

### ۳. یک کلمه: قانون؛ یعنی نظام توزیع قدرت

گفته‌اند بارها در این صدساله و بیشتر که قانون همان یک کلمه‌ای است که ایران برای آبادانی و رشد ملی نیازمند آن است و بارها به کتاب یک کلمه (از مستشارالدوله، تالیف ۱۱ فوریه ۱۸۷۱ میلادی/ ۲۲ بهمن ۱۲۴۹ شمسی) ارجاع داده‌ایم. اما کمتر بحث شده که زیرساخت قانون رای و رضایت عمومی است (به قول مستشارالدوله «به قبول دولت و ملت»<sup>۶</sup>) و این با توزیع قدرت میسر می‌شود و هیچ «قدرت متمرکز»ی نمی‌تواند بر رای و رضایت عمومی تکیه داشته باشد. شاهد آن تاریخ صد و پانزده ساله بعد از مشروطیت است. امری که با تغییر طبقه حاکمه بعد از انقلاب هم تغییر نکرد. انقلاب گویا بر این محور بود که مردم شاه را بردارند و رهبر دیگری به جای او بگذارند و بروند به کار خود پردازند.

اما این رها کردن حاکمان به حال خود نتیجه نداد و به حذف تدریجی ولی دایمی گروه‌های مختلف سیاسی و مردمی انجامید. از بازگان تا بنی صدر. از آیت‌الله شریعتمداری تا آیت‌الله منتظری. از کاظم سامی و مهندس برازنده تا داریوش پروانه فروهر. از خاتمی تا موسوی. و اخیراً هاشمی و روحانی. حذف‌ها همگی در جهت کاستن از قدرت و اعتبار روشنفکران و روشن‌بینان و رهبران شهروندان طبقه متوسط بوده است.

سال‌ها تصور روشنفکران پیشگام ما این بود که قانون باشد، می‌توان با قدرت مطلقه به نوعی کنار آمد. این است که وقتی ملکم خان در عصر ناصری می‌کوشید با قانونمند ساختن دستگاه دولت آن را نوسازی کند و معایب آن را در قیاس با دول اروپایی مرتفع سازد، در راس نظام قانونی خود به ولایت و قدرت مطلقه پادشاه گردن می‌گذاشت<sup>۷</sup> و اصولاً می‌کوشید با اعطای همه قدرت‌ها به او و اذعان به آن شاه را تشویق کند تن به قانون بدهد.

در واقع، او در تنظیمات پیشنهادی خود «همه سرنوشت تقنینی و اجرایی را به اراده مطلق سلطان وانهاده است».<sup>۸</sup> آرزوی ملکم که بازتاب بسیاری در فکر سیاسی معاصر داشته نظم و قانون بود نه دولت مردمی و حاکمیت مردم و رهایی از زور و اجبار دولت قاهر و آزادی رای و انتخاب.

این است که نهایتاً این رضاشاه بود که آن آرزو را که آرزوی جمعی شده بود، برآورده ساخت و دولتی پدید آورد که هیچ کس نتواند از فرمان آن سرپیچی کند. نظم خودکامه اساساً نیاز به قانون ندارد. چرا که شاه یا رهبر نظام خود قانون است! آخرین نمونه از این تلاش‌ها را دهه‌ها بعد از ملکم در عهد اصلاحات دیدیم. محمد خاتمی تلاش کرد بدون رویارویی با ولایت مطلقه حاکمیت قانون را برقرار سازد. و دیدیم که ممکن نشد و اساساً ممکن نبود.

ملکم استدلال می‌کرد که سلطنت مطلقه قانونمند هم می‌توان داشت چنانکه در فرنگ دارند.<sup>۹</sup> اما به دلایل مختلف در ایران خودکامگی قانونمند ناممکن است. به همین دلیل و بنا به تجربه تاریخی، آن «یک کلمه: قانون» امروز معنای دیگری دارد. چرا که مردم صاحب رای‌اند و شهروند. کارشان را مالکان و علما و تجار و افسران نظامی عهده کردن نمی‌توانند. حتی اگر نمایندگان دلسوزی باشند. امروز قانون باید معتبر نوشته شود تا معتبر بماند. و هیچ راهی برای اعتبار پایدار قانون نیست مگر رای آزاد مردم و نمایندگان واقعی ایشان که معتمدان آنان بوده باشند و به رضایت و شناخت به آنها رای داده باشند و قدرت بر اساس تصویب ایشان توزیع شده باشد. یعنی قانون مظهر اراده عمومی باشد و هیچ صورتی از تحمیل و غلبه و هژمون در آن کاربست نشود و هیچ کس نتواند از قانون بالاتر باشد یا مدعی شود که خود قانون است.

وقتی قدرت توزیع شده باشد یک جهت خیر همگانی تأمین شده است: یعنی مشارکت عموم در قدرت ملی. جهت دیگر که ارزشی برابر دارد بازاری نظام سیاسی از انباشت ثروت در دست گروه‌های صاحب قدرت است که مستلزم محروم ساختن گروه‌های کثیر مردم و فقیر ساختن ایشان است. توزیع قدرت مانع انباشتگی ثروت و لاجرم همراه است با توزیع ثروت عمومی و شریک ساختن عموم شهروندان در ثروت کشور. در نظامی که قدرت و ثروت توزیع متعادلی داشته باشد فقر و حاشیه‌نشینی و تبعیض اگر نه محو اما بسیار کم‌رنگ خواهد شد.

این جستار و پیشنهادهایش در چنین جهتی است. کدام نظام رای خواهی و رای دهی می‌تواند حداکثر رضایت را با عالمانه‌ترین رای فراهم کند؟ بدون اینکه به سیطره کمیت ختم شود یا اکثریت‌های ضعیفی را بر اقلیت بزرگی حاکم سازد؟

#### ۴. توزیع قدرت، تنوع مردم و رهایی از حذف و تبعیض

##### *vox populi, vox Dei*

یدالله مع الجماعه

نظام ولایی نظام حذف و تبعیض بوده است. به ناچار راهی برای بقا ندارد. همه راه‌های اصلاح را خود به دست خویش مسدود کرده است. پس ناچاریم در آینده خود زندگی کنیم و از این رو باید به آن فکر کنیم. زنجیره حذف نظام ولایی همه گروه‌ها و طبقات را در بر می‌گرفت. نخست از کنشگران سیاسی مخالف شروع شد به نام مبارزه با چپ یا انحراف عقیدتی مجاهدین و سپس به گزینش و حذف سیستماتیک استادان دانشگاه و وکلای دادگستری و ثروتمندان رسید و بزودی مراجع تقلید و روحانیون ارشد مثل آیت‌الله شریعتمداری و حتی آذری قمی، مدیر روزنامه رسالت، را در بر گرفت و به خوارداشت و حبس و زجر آنان ختم شد و نهایتاً نه نخست وزیر دوران دفاع مصون ماند، نه دوست پنجاه ساله رهبر و نه تنها رئیس جمهوری که با رای ۲۲ میلیونی پیشگام اصلاحات سیاسی بود. و در آخرین مرحله به اراذل الناسی رسید که فهم شان نه به شناخت ایران می‌رسید، و نه به شناخت جهان؛ نه از علم چیزی می‌دانستند و نه از اقتصاد؛ نه دیپلماسی را قبول داشتند و نه حتی به انتخابات نیمه ناقصی که خود پذیرفته بودند، احترام گذاشتند. به فرقه‌ای ختم شد که هیچ کس را در آن راه نبود. و این مقدمه روشنی برای فروپاشی است که با آسیب‌ها و خطرات بسیاری همراه است. علاوه بر آسیب‌هایی که دوام این وضعیت در بیش از چهل سال به همراه آورده است.

پیش از دوران معاصر یعنی تا صد سال اخیر «سیاست در انحصار شهریاران، سیاستمداران، فیلسوفان و حقوقدانان بود. مردم در امور عمومی نقشی نداشتند» و به سیاست هم در نظر یا عمل نمی‌پرداختند<sup>۱۱</sup> با وجود اینکه انحصار علم سیاست به پایان رسیده است<sup>۱۲</sup> اما ورود مردم به ساختارهای سیاسی و تعیین نظام حکمرانی خیلی آهسته صورت گرفته است و، از طرف دیگر، نظام‌های دورانی که در آن مردم نقشی در سیاست نداشتند، به سختی تن به زوال یا ترمیم داده‌اند. و در بسیاری کشورهای جهان هنوز نظام‌های کهنه با شیوه‌های التقاطی حکومت می‌کنند و مردم به اندازه میزان التقاط آن نظام با مفاهیم و ساختارها و روشهای نوین سیاست می‌توانند در تصمیم‌گیری‌ها نقش پیدا کنند. اما نخبگان حاکم همچنان دست بالا دارند. نخبگانی که لزوماً از مردم برنیامده‌اند و ریشه در الیگارش‌های هزارفامیل طبقه حاکمه دارند و ثروت و قدرت خود را از دسترنج مردم خود و فقیر نگه داشتن ایشان انباشت می‌کنند تا در این توهم غرق شوند که قدرت و موقعیت شان ابدی خواهد بود.<sup>۱۳</sup>



نظام سیاسی برآمده از انقلاب ایران هم نظامی التقاطی از اندیشه‌های قدیم حکمرانی بر محور «فرد برگزیده» و ضرورت‌های نظام‌های انتخاباتی مردمی شکل گرفت و بتدریج مشکلات آن برای نقش دادن به مردم آشکار شد و امروزه یک نظام اقلیت است تا نظامی برآمده از رای و رضایت و مشارکت عمومی. و سبب آن همان خطای مکرر است که خواجه نظام الملک در سیاستنامه آورده است و عاقبتی جز ویرانی ندارد که «بر کارهای بزرگ کارداران خرد و نادان گماشتندی و دانش را و اهل دانش را دشمن داشتندی»؛<sup>۱۳</sup> و وزیران ایشان «مجهولان و بی‌اصلان و بی‌فضلان را عمل فرمایند و معروفان و فضلان و اصیلان را معطل بگذارند و یکی را پنج شغل فرمایند و یکی را یک عمل نفرمایند»؛ و چون چنین شد لاجرم «در آن مملکت مردمان معطل و محروم بیش از آن باشند که مردم با عمل».<sup>۱۴</sup> و این همان نظام اقلیت است و موجب آنکه کارداران «محروم و بی‌نصیب مانده از دولت» بگویند «امید ما از این مملکت بریده» است.<sup>۱۵</sup>

البته این نکته را باید متذکر شد که رشد و تربیت سیاسی عمومی و فراهم ساختن زمینه برای گسترش دایره حکومت و سیاست کاری آسان نیست و در صدساله گذشته در ایران تلاش‌های بسیاری برای برقراری حکومت مردمی صورت گرفته است تا این رشد فراهم شود و مردم ما بتوانند بر اساس یک تربیت و بینش سیاسی که منافع ایشان را حفظ می‌کند وارد عرصه سیاست شوند. امروز به دنبال همه آن کوشش‌ها می‌توان گفت قدرت تصمیم‌گیری سیاسی به دلیل رشد شهروندی به میزان قابل توجهی ارتقا یافته است. بنابراین ادامه نظام‌های کهنه که متکی به خانواده‌های راس نظام و شرکای آنها بود هر روز بیش از پیش ناممکن‌تر می‌شود. انبوه بن‌بست‌ها و بحران‌های نظام ولایی هم ناشی از همین امر ناممکن حکمرانی به سبک قدیم در دنیای جدیدی است که دنیای شهروندان صاحب رای است.

یکی از مهمترین بن‌بست‌های نظام حاکم در ایران حاشیه‌نشین کردن بسیاری از مردم یا راندن و تاراندن آنها از کشور و ممانعت‌های بسیار برای ارتقای ایرانیان در هرم سیاسی و اجتماعی است. بنابراین اگر سیاست به معنای اداره خردمندانه زندگی باشد<sup>۱۶</sup> نظام حاکم از خردمندی تهی است چون نتوانسته یا اصلاً نخواسته نظام سیاسی را در خدمت همه ایرانیان قرار دهد و ناچار گروه‌گروه از مردم ما را رانده و از زندگی سالم و بانشاط اجتماعی محروم داشته است. به عبارت دیگر، شهروندان ایرانی از سهم شدن در قدرت، که اساس سیاست است، بازداشته شده‌اند. از این رو، این قدرت نمی‌تواند در جامعه‌ای از شهروندان پایدار بماند. لاجرم با شهروندان می‌ستیزد و ایشان را به شیوه‌های مختلف محدود می‌کند تا هوس سهم شدن در قدرت نکنند.

یعنی حق انتخاب شدن را از آنها سلب می‌کند و به افراد و گروه‌های خاصی که خودی محسوب می‌شوند اختصاص می‌دهد. به عبارت دیگر، انتخابات یکطرفه است و در کانالی معین که به تایید نامزدهای نظام ختم شود. شما ظاهراً قدرت رای دادن/انتخاب کردن دارید اما قدرت انتخاب شدن ندارید یا نماینده مطلوب شما نمی‌تواند انتخاب شود. بنابراین انتخابات به نقشی تزئینی فروکاسته می‌شود.<sup>۱۷</sup>

پس قدم بعدی در طراحی هر نوع نظام سیاسی آینده دار و پایدار در ایران خواه ناخواه باید بر اساس اذعان به نقش مردم و طراحی نظام بر اساس رای و تصمیم مردم باشد تا همه شهروندان توان سهمی شدن در قدرت داشته باشند و قدرت از پایین هرم اجتماعی به صدر آن داده شود و همواره در اختیار عامه مردم باقی بماند و باعث حاشیه‌نشین شدن شهروندان صاحب رای نشود. این جستار و پیشنهادهايش در چنین جهتی است.

حاشیه‌نشین نشدن مردمان ایران به معنای آن است که عرف محترم باشد و دولت حق نداشته باشد به عنوان عقل کل چیزی را بر عرف عمومی تحمیل کند. بعد از یک دوره تحمیل سکولاریسم بر مردم (در ۵۷ ساله اول قرن شمس) و یک دوره تحمیل اسلامیسیم بر مردم (در چهل و سه سال دوم قرن) باید برای همیشه از تحمیل دست برداشت و نظم طبیعی جامعه را اساس قرار داد و محترم شمرد و به چنان نظمی و تحولات آن تکیه کرد. هر ملتی چیزهایی به وجود می‌آورد که می‌ستاید! ما در سال ۵۷ آیت‌الله خمینی را ستایش می‌کردیم و ناچار به او و حکومتی که او مطلوب می‌دانست، هم مجال دادیم به وجود آید و بر ما حکومت کند.

امروز اگر فکر شهروندیگری در میان ما آن‌قدر رشد کرده باشد، که آن را ستایش کنیم، نظام آینده بر این پایه بنیان خواهد شد. پس طیببانه باید دانست که گرفتن نبض مردم مهم است. باید دانست هر طرحی هر قدر خوب و سنجیده باشد استقبال نمی‌شود. هر کتاب و ایده‌ای خواننده کثیر پیدا نمی‌کند و اثرگذار نمی‌شود. راست این است که حافظانه فکر می‌کنم اصلاً کار اصلی ما طرحی جدید نیست. باید گشت و گشت و گشت و بهترین ایده‌هایی را که به کار امروز ما می‌آید از تاریخ دور و نزدیک یافت و جمع آورد. در همه چیزهایی که ستوده‌ایم، رنگی از ما هست و نیک بنگریم چه بسا امروز نیاز ما را پاسخگو باشد. پس آن‌چه درد ما را درمان افتد، احتمال ستایش آن هست تا نیرویی شود که برای تحقیق اش تلاش کنیم.

## ۵. نقش مردم؛ از مشارکت در رای تا پرورش راه حل

چرا فکر می‌کنیم مردم ایران مدلی را برای سیاست آینده وطن می‌پسندند و می‌ستایند که در آن بیشترین مردم با بیشترین مداخله در تصمیم‌گیری شرکت داشته باشند؟ استدلال کلی من این است که تاریخ معاصر از دستکم سی چهل سال قبل از مشروطه (به قول دهخدا)<sup>۱۸</sup> خواهان مشارکت بیشتر در سرنوشت و تصمیمات ساختار سیاسی بوده و با همه موانع داخلی و خارجی این خواست تغییر نکرده است چه زمانی که مدتی کوتاه پس از مشروطه روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ به تقسیم ایران میان خود پرداختند و چه در تعطیلی اساس مشروطه در عهد رضاشاه و چه برانداختن حکومت ملی مصدق با کودتای انگلیسی-آمریکایی. اگر رضاشاه اعتنایی به مشارکت مردم نداشت، محمدرضاشاه نیز جز به صورت ابزاری و در قالب طرح‌هایی مثل انقلاب سفید برای پیشگیری از نفوذ چپ و شوروی به مشارکت مردم توجه نداشت و در واقع انقلاب ایران وقتی رخ داد که او فضای سیاسی را واقعا باز کرد، اما بسیار دیر هنگام. انقلاب مظهر خواست عمومی برای مشارکت در سرنوشت و سیاست کشور بود. اما آنها که هدایت قطار انقلاب را برعهده گرفتند، یکی یکی گروه‌های سیاسی منتقد و مخالف را کنار زدند و پیاده کردند یا زیر چرخ‌های قطار انداختند. مردم ما دوباره در ۱۳۷۶ قدرت خود را برای اعمال رای و نظرشان با انتخاب محمد خاتمی نشان دادند و چون جریان اصلاحات سرکوب شد و میراث‌اش به دست بی‌کفایت‌ترین مردان سیاست افتاد بعد از چهار سال در ۱۳۸۸ دوباره به جنبش «رای من کو؟» روی کردند و جنبش سبز را ساختند.

در تمام این دهه‌های دور و سال‌های نزدیکتر مردم ایران با روشهای خاص خود مانع از آن شده‌اند که اراده سیاسی شان حذف شود. معمولا در بحث از مشارکت و تعیین سرنوشت نظرها به سوی برخی گروه‌های خودمختاری طلب یا حتی تجزیه طلب بر می‌گردد. اما این گروه‌ها نیز گفتار سیاسی خود را بر همان تمایل عمومی به مشارکت در تصمیم‌گیری بنا کرده‌اند. این تمایل اما صرفا به گروه‌های خاصی در میان اقوام ایرانی محدود و منحصر نیست و تمایلی در همه ایرانیان است که امروز بالاترین درجه شهروندی را به نسبت تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر دارا هستند و تحقیقا از قریب به اتفاق ملت‌های منطقه به حقوق مدنی خود آگاه‌ترند.

در آخرین انتخابات ایران در ۱۴۰۰ رژیم حاکم توانست بعد از ۲۵ سال مردم را از صندوق‌های رای بتراند تا بتواند دور از رای و نظر مردم دولتی دست نشانده خود تشکیل دهد. چرا مردم از رای‌گريزان شدند؟ زیرا بعد از تجربه‌ای دراز به این نکته تفطن یافتند که رای دادن به تنهایی کافی نیست. این نکته‌ای کلیدی در فهم

شهروندیگری در ایران و آمادگی برای تغییر نظام حکمرانی است به شیوه‌ای که مردم رسماً در محور تصمیمات قرار بگیرند و حکومت واقعا از آن ایشان باشد و مقامات منتخب رای آنها و مسئول در قبال اختیاراتی باشند که ملت به آنها تفویض کرده است. دزدگی و سرگردانی فعلی ناشی از خستگی مردم در پیگیری رای و نظر خود نیست بلکه ناشی از به نتیجه نرسیدن درباره مدلی از یک نظم و نظام سیاسی مطلوب است که باید از تجربه‌های تلخی که در تاریخ معاصر خود و خاصه بعد از انقلاب داشته‌اند مصون باشد و از دستکاری مقامات ارشد سیاسی هم. یک جنبه دیگر از این سرگردانی بحرانی است که بهترین دموکراسی‌های مورد توجه مردم ایران با آن روبروست. یعنی هم در آمریکا و در هم در بریتانیا مشکلات بزرگی رخ نموده و فرانسه هم با مشکلاتی مشابه دست به گریبان است. مساله این است که کدام مدل از دموکراسی به مشارکتی مطلوب منجر می‌شود که از نقایص نظام ولایی و هم از نقایص نظام اکثریت-اقلیتی مبرا باشد.

نقد دموکراسی‌های اقلیت-اکثریتی امروزه امری شناخته شده است. برای همین دموکراسی‌های مشورتی و دموکراسی‌های گفتگویی پیشنهاد شده‌اند.<sup>۱۹</sup> که اساس آن اقتداری سیاسی است که بر سر آن سازش/توافق شده باشد و این توافق مستمرا تجدید شود.<sup>۲۰</sup>

## ۶. نقش فرد و رشد او؛ از جمع به فرد

پرورش فرد آزاد مهمترین هدف یک نظام مدنی و سیاسی مطلوب است. هیچ چیزی نباید عمدا راه رشد فرد را سد کند. بنابراین همه آنچه به رشد فرد یاری رساند باید مورد حمایت جمع و نظام مدنی و سیاسی باشد و در جهت یاری به آن تنظیم شود و حرکت کند. فرد آزاد ایرانی باید برای آزادی و آزادگی خود از آزادی بیان مدنی برخوردار باشد. بدون آزادی بیان کسی نمی‌تواند خود را درست بشناسد و بیان کند و در جهت کمال بخشی به استعدادهایش رشد کند. شهروندی که مداوما خود را از ترس خانواده و محله و مدرسه و محیط کار و جامعه و دولت و اذنان آن پپوشاند دچار ریاکاری و دوزبانگی و روان‌پریشی خواهد شد و رشد او مرتبا به تعویق می‌افتد.

شهروند آزادیبان کسی است که بتواند ضمن خویشتنداری مدنی یا رعایت عرف و ادب (civility) اندیشه خود و تأملات خود و نقد و اعتراض خود را بدون ترس از مجازات و بایکوت شدن در گروه‌ها و انجمن‌ها و رسانه‌ها مطرح سازد و همزمان آماده نقد و بحث آزاد باشد.

## ۷. از فرد به گروه؛ سیاست با گروه شکل می‌گیرد

سوی دیگر مساله آن است که فرد در صورت مدنی و رشید خود هرگز تنها نیست، «چون وجود نوع بی‌معاونت صورت نمی‌بندد و معاونت بی‌اجتماع محال است، پس نوع انسان بالطبع محتاج بود به اجتماع».<sup>۲۱</sup> فرد ضروری است که رشد کند و باید جمع و جامعه در خدمت این رشد باشد. اما فرد از همین جمع و جامعه جدا نیست. فردگرایی وقتی جدا از جمع و جامعه باشد به معنای برخورداری مستقیم و غیرمستقیم از حمایت جمع است ولی ترک وظیفه متقابل نسبت به جمع.

نمونه‌های افراطی فردگرایی وقتی اتفاق می‌افتد که فرد دچار نوعی تجزیه طلبی مدنی می‌شود. تنهایی فردی ستوده می‌شود به نام‌های مختلف از جمله استقلال فرد. خوداختیاری فرد. اما موضوع به این سادگی نیست. رشد فرد مستلزم عضویت در گروه است. نخستین گروه خانواده است و شبکه خویشاوندان. سپس نوبت به همبازی‌ها و مدرسه و کلاس می‌رسد. آنگاه فرد خود را در گروه اولیه‌ای که به استعداد او نزدیک است می‌یابد. مثلاً در گروه ورزشکاران یا اهل تئاتر و نوازندگان یا دیگر فعالیت‌های مدرسه. این تعلق به گروه در سال‌های بلوغ نیز دنبال می‌شود و نمی‌توان فرد سالمی را تصور کرد که به هیچ گروه و انجمنی وابسته نباشد یا برای آن فعالیت نکند یا توفیق آن را آرزو نکند. و این همان سیاست مدنی است.

قدم بعدی آن است که فرد از خانواده که گروه طبیعی اوست به جامعه که گروه برساخته اوست پل بزند، جامعه را دارای ارزش مستقل بشناسد و آن را عرصه قدرت‌نمایی خود و خانواده‌اش و امتیازهای ایشان در نظر نگیرد. پیوندهای فرد به جامعه برای یک نظام انجمنی باید تقویت شود تا در فعالیت‌های گروهی ایرانیان جامعه به مثابه خانواده بزرگتر تلقی شود (نیز بنگرید به بند ۴.۱، برادری یا اخوت در فصل دوم) و کار جمع عمدتاً با کامیابی همراه باشد تا ناکامی. (به سیب و آسیب نظام انجمنی در فصل سوم باز می‌گردیم.)

## ۸. جامعه به قاعده استوار است؛ به ساختارهای رهنمون

جامعه از یک منظر شبیه یک چهارراه است. وقتی چراغ راهنمایی کار کند هر کسی جای خود و زمان حرکت خود را بجا می‌آورد. مهم نیست که چه پسر مینه‌ای دارد. سیاه است یا سفید. به کدام حزب و سازمان و گروه وابسته است. چه عقیده دینی دارد یا اصلاً دین دارد یا ندارد. چه سن و سالی دارد یا جنسیت‌اش چیست. نوع ماشین‌اش و مدل و قیمت آن فاقد اهمیت است. و هر چیز دیگری که بتوان یک جمع را با آن

طبقه بندی کرد در این قاعده دخالتی ندارد. قاعده چراغ قرمز و چراغ سبز برای تنظیم روابط همه این افراد است در تنوع ایشان. چهارراه حتی استثناها را هم قاعده مند می کند. ماشین آمبولانس یا آتش نشانی مثلا استثنای این قاعده است.

اما وقتی چراغ راهنما خاموش است اصل تنظیم سبز و قرمز و حق و قاعده و تقدم دیگر حاکم نیست. هر کسی فکر می کند باید نوبت او باشد. بزودی از هر چهارسو راننده ها حرکت می کنند تا به سمت دلخواه خود بروند بدون اینکه قاعده ای وجود داشته باشد. اینجا آشوبی رخ می دهد که همیشه با خطر بیشتر، کندی بیشتر، تنش بالاتر و نارضایتی عمومی همراه است. و باز هم فرق زیادی نمی کند چه کسی چه نژادی یا عقیده ای دارد. میزان برخورداری اش چقدر است یا جنسیت اش چیست. همه می خواهند زودتر به جهت مطلوب خود بروند. حتی استثنا هم در این میانه کارگر نیست. آمبولانس در این آشوب گیر می افتد. قاعده ای در کار نیست که استثنایی در کار باشد. تنش عمومی آغاز می شود. قاعده و ساختار برای رهایی از تنش های چهارراه اجتماعی است. در قاعده اصل بر تنظیم روابط است و برای هر کسی یکسان عمل می کند. رفتار واحد و از پیش قابل انتظاری دارد حتی برای استثناها.

در فصل بعد در اصول و ارزش های سیاست مدنی و قواعد ملت-دولت بیشتر جستجو می کنیم.